

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرفصل آیات ۱ تا ۵ شد: متقین تربیت یافتگان قرآن هستند. متقین کسانی هستند که قرآن آنها را به مقصد می‌رساند.

اما قسمت دوم: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی همانا کسانی که به قرآن کریم، به پیامبر اسلام، به اسلام کفر ورزیدند «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» فرقی نمی‌کند برای آنها، «أَنْذَرْتَهُمْ» تو آنها را انذار بدهی «أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» و یا انذارشان ندهی، «لَا يُؤْمِنُونَ» اینها ایمان نمی‌آورند. از مرحله‌ای صحبت می‌کند که پیامبر مدتها انذار داده است، و آنها با اختیار خودشان انذار پیامبر را قبول نکرده‌اند و این انذار قبول نکردن‌ها آنقدر روی هم جمع شده است که دیگر برای آنها یک حجاب درست شده است. هر چه بیشتر مقاومت می‌کند بیشتر انذار ناپذیر می‌شود و می‌رسد به نقطه‌ای که به آن می‌گویند نقطه «خَتَمَ»، مهر می‌خورد. طرف به اختیار خودش به این نقطه رسیده است نه اینکه خداوند خواسته که او به این نقطه برسد. خداوند عالم را طوری طراحی کرده که اگر مقاومت می‌کنی به نقطه تاثیر ناپذیری می‌رسی. لذا در تفاسیر می‌گویند «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» کیفی است، نمی‌خواهند بگویند اعتباری است. یعنی خدا می‌توانست ختم نکند ولی ختم کرد. خدا می‌فرماید بر قلبهایشان مهر زد، «وَعَلَى سَمْعِهِمْ» و بر قوت شنوایی آنها، نه اینکه نمی‌شنوند، می‌شنوند اما نمی‌شنوند. پیامبر اکرم مدام داد می‌زند، این اصلاً از گوش او به جاننش نفوذ نمی‌کند. گوش مجرای است که از آن سخن به قلب می‌رسد. وقتی رسید به قلب تحلیل می‌شود؛ یا پذیرفته بشود یا رد شود. خدا اول می‌فرماید قلبشان مسدود شده است، بعد می‌فرماید گوش هم بسته شده است «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» چشم هم یک مجرای دیگری است تا انسان با آن ببیند و متأثر شود. آن هم رویش پرده افتاده است. آیات و نشانه‌ها، قدرت خدا، حقیقت داشتن نظام جزا را می‌بیند، ولی دیگر اثری در وجود او نمی‌کند «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و برای آنها عذابی با عظمت در نظر گرفته شده است.

حالا می‌آید روی «وَمِنَ النَّاسِ». تفسیر می‌گوید «وَمِنَ النَّاسِ» گروه سومی است به نام منافقین مصطلح، یعنی کسانی که وقتی به پیامبر (ص) می‌رسیدند، می‌گفتند قبولت داریم ولی در حقیقت قبولش نداشتند. اینجا منافقین مصطلحی در کار نیست. بلکه خداوند یکی از مصادیق گروه دوم را که مساله امروز ما است را بررسی می‌کند. گروه دوم: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» کسانی که کفر به قرآن ورزیدند، دیگر امیدی به برگشتن آنها به راه قرآن نیست. قلبشان مختوم شده، سمعشان بسته شده، ابصارشان پرده افتاده است. لذا نگفته «والذین» بلکه گفته: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ» و هستند از مردم کسانی که «يَقُولُ» می‌گویند: «ءَأْمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ». ببینید نمی‌گوید «آمنّا بالرسول» «آمنّا بالكتاب». می‌گوید ای پیامبر تو چه می‌خواهی بگویی؟ می‌خواهی بگویی به خدا ایمان بیاورید، ما ایمان داریم. می‌خواهی بگویی به یوم الاخر ایمان بیاورید، ما ایمان داریم. چه نیازی هست به تو و قرآن ایمان بیاوریم؟! خدا می‌گوید: «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» دروغ می‌گویند که به خدا و یوم الاخر ایمان دارند. دروغشان اینجاست، نفاقشان اینجاست. نه اینکه نفاقشان این باشد بگویند پیامبر را قبول داریم ولی ندارند. اتفاقاً ایمان به پیامبر

(ص) را سفیهانه می‌دانند؛ «**أَنْتُمْ كَمَا ءَامَنَ السَّفَهَاءُ**» چرا؟ چون می‌گویند ایمان به پیامبر نیازی نیست، لغو است که شما به پیامبر (ص) تمکین بکنید. ان شاء الله بعداً در سوره به تطبیق مصداقی آن خواهیم رسید که اینها بنی اسرائیل و یهودند. کسانی هستند که می‌خواهند به هر نحوی شده از ایمان به پیامبر (ص) و قرآن شانه خالی کنند. برای همین است که «**خَتَمَ اللَّهُ**». نگوید «**خَتَمَ اللَّهُ**» برای اینها نیست، برای کافران است. جلوتر «**صَمُّكُمْ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ**». یا «**أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ**» یا قبلتر «**اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**». این تعابیر کم از «**خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ**» نیست، دقیقاً همان است با بیان دیگری. کسانی که دیگر امیدی به نجاتشان نیست. اما چرا درباره آنها بحث می‌کنیم؟ چون برای امروز سوره مسئله شدند. یکبار این بود کسانی به پیامبر (ص) کفر بورزند و ادعای خدا و قیامت نکنند، برخورد با آنها یک مدل بود، راحت تر می‌شد بطلانشان را ثابت کرد. یکبار کسانی به پیامبر (ص) کفر می‌ورزند که دم از خدا و قیامت و دین می‌زنند. مردم و سایرین را دچار تردید می‌کنند؛ لذا می‌گوید: «**يُخَادِعُونَ اللَّهَ**». چرا اسم «**خدعه**» روی آن می‌گذارد؟ چون اینها دارند امر را برای بقیه سخت و مشتبه می‌کنند. اینها مومن نیستند. «**يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا**» چرا اینها ادعای ایمان به خدا و قیامت می‌کنند؟ می‌خواهند خدا و مومن را فریب بدهند. این چطور ایمان به خدایی است که وحی خدا را که حجت روشن خداست؛ «**ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ**» انکار می‌کنی؟ این چطور ایمان به خدایی است که پیامبر(ص) را می‌شناسی «**يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ**». لذا آنجا گفت: «**بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ**» فقط از کسانی بپذیرید که ما به قیامت ایمان داریم که به کل وحی ایمان دارند. وگرنه چطور کسی به قیامت ایمان دارد ولی در وحی تبعیض قائل می‌شود! خدا می‌گوید: «**وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ**» خودشان را فریب می‌دهند. خدا و مومن فریب حرفشان را نمی‌خورد. «**وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**» متوجه هم نیستند که دارند خود را فریب می‌دهند. چرا این کار را می‌کنند؟ «**فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ**» در قلبهایشان مرضی است و آن حب دنیا است. «**فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا**» خدا هم مرضشان را زیاد کرد. این قاعده را خدا در عالم نوشته است هرچه مرض ورزی کنی قهراً مرضت بیشتر می‌شود. «**وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**» برای آنها عذابی دردناک «**بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ**» بخاطر دروغی که می‌گویند، بخاطر اینکه می‌گویند ما مومنین ولی به دروغ.

«**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ**» وقتی به آنها گفته می‌شود: «**لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ**» در زمین فساد نکنید، یعنی اگر کسی پیغمبر حق بعدی را به رغم وجود حجت‌های روشن قبول نکرد و گفت من می‌خواهم در همین موقعیت بمانم یعنی دارد فساد و تباهی در زمین می‌کند. یعنی یک راهی را که بنا است منسجم، متحد و قوی جلو برود، شما باعث قطع و تباهی می‌شوی. مثل اینکه آب را از مجرایش خارج می‌کنی. تباهی بوجود می‌آوری. این افساد است. «**قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ**» اتفاقاً ما مصلحیم! در این تعریضی است: مفسد کیست؟ شما هستید. شما هستید که رفتید سراغ یک پیغمبر دروغینی نعوذ بالله و ما را هم می‌خواهید مجاب کنید که دنبال او برویم. مصلح ما هستیم که اجازه نمی‌دهیم این راه دروغین در عالم پا بگیرد. خدا می‌فرماید: «**أَلَا**» بدانید «**إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ**» اینها خودشان مفسدند و نه ما «**وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ**» ولی نمی‌فهمند. شعور درک مفسد بودن خود را هم ندارند. انسان اگر در جایگاهی بایستد که جایش نیست و حاضر نشود حق را بپذیرد و منافعش به خطر بیفتد، به بی‌شعوری می‌رسد، نمی‌فهمد. «**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ**» وقتی به آنها گفته می‌شود «**ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ**» ایمان بیاورید همانطور که مردم ایمان آوردند. شما هم مثل مردم این حجت را بررسی کنید و به رسول ایمان بیاورید. «**قَالُوا**» می‌گویند: «**أَنْتُمْ كَمَا ءَامَنَ السَّفَهَاءُ**» ایمان بیاوریم همانطور که سفیهان ایمان آوردند! اینها سفیه و بی‌خردند، عقل ندارند. «**أَلَا**» آگاه باشید «**إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ**» خودشان سفیه و بی‌خردند،

بی عقل هستند. «وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» اما نمی‌دانند. خیال می‌کنند خیلی زرنگ هستند و بقیه سفیه هستند. حال آنکه سفیه اینها هستند، بقیه زرنگ هستند. «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمَنَّا» وقتی مومنین را می‌بینند، می‌گویند ما ایمان داریم. با توجه به سیاق «قَالُوا ءَأَمَنَّا» یعنی ایمان به «بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ». «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ» وقتی با شیاطین خودشان خلوت می‌کنند، شیاطینشان چه کسانی هستند؟ بقیه‌ی آنان. از کجا این حرف را می‌زنیم؟ همین آیه در همین سوره تفسیر می‌شود: «إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ». در ادامه می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» آنجا به هم قول وحدت می‌دهند؛ ما با شمایم، نگران نباشید «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ». «ءَأَمَنَّا»یی که می‌گوییم حقیقتی پشتش نیست و این استهزاء و دستپاچه کردن آنهاست، مسخره کردن آنهاست، یا در تعبیر قبلی می‌گوید خدعه‌گری آنهاست، یعنی واقعاً یک تاکتیکی است که دارند از آن استفاده می‌کنند، دارند سودش را می‌برند. افساد دقیقاً قطع «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است که در آیات بعدی همین سوره شرح داده می‌شود.

اینهایی که ما داریم در موردشان صحبت می‌کنیم، اینها ائمه کفر و سردمداران این انحراف بزرگ تاریخی هستند. نه اینکه اینها مثلاً افراد عادی یهود هستند، بله ممکن است در طبقه‌ی بعدی، چه در همان زمان چه امروز در زمان ما همین ائمه‌ی کفر باشند که امر را بر آنها مشتبه کردند و آنها را به غلط انداختند و آنها نتوانستند دیگر راه را پیدا کنند. در ادامه می‌فرماید: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» خداست که آنها را استهزاء می‌کند، اینها خیال می‌کنند دارند مومنان به خدا را مسخره می‌کنند. یعنی خدا دارد آنها را در طغیانشان به سوی گنجی، سردرگمی، آوارگی و بیچارگی می‌کشد. یعنی این طرف عملاً مغلوب و مقهور دست برتر خداست، ولی خیال می‌کند صحنه‌گردان است. «يَعْمَهُونَ» یک طور ضلالت با سردرگمی است، مثل اینکه در یک بیابانی گرفتار حیرت زدگی شده‌اید. اینها کسانی هستند که «عَلَىٰ هُدًى» نیستند، پس چه کردند؟ «اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدًى» اینها ضلالت را به ثمن هدایت خریداری کردند، یعنی هدایت نقد که در دستشان بود و می‌توانستند از آن بهره ببرند، مسلط بر آن هدایت بشوند و به فلاح برسند؛ این ثمن گرانبها را دادند و بجایش گمراهی را خریدند، «فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ» چه بد تجارتي است، سود نمی‌کند «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» اینها هدایت یافتگان نیستند و نخواهند بود، این وضعیت سختی است که خودشان را در آن قرار دادند. شاهد بر اینکه ما کلاً دو گروه اینجا داشتیم این است: آیه‌ی ۱-۵: «أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، حالا اینجا «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدًى» این گروه دوم است. یعنی این «مِنَ النَّاسِ» شرح مصداقی «الَّذِينَ كَفَرُوا»ی آیه‌ی ۶ و ۷ است، خودش یک گروه سوم نیست.

حالا خدا می‌خواهد راجع به این گروه دوم، که بحث اصلی راجع به گروه دوم است، مثل بزند. این مثل اول؛ «مَثَلُهُمْ» یعنی صورت حقیقی و حقیقت باطنی و ماهیت آنها را می‌خواهی بدانی شبیه چهره‌ی غیبی آن کسی است که «اسْتَوْقَدَ نَارًا» آمد یک آتشی را برافروزد تا از نور و گرمای این آتش بهره ببرد، «فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ» همین که این آتش یک گری گرفت و اطراف خودش را روشن کرد. خداوند وقتی که مثل را ذکر می‌کند وسط ذکر مثل منتقل به مُمَثَّل می‌شود. «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» این مُمَثَّل است. مثل راجع به یک نفر است، مُمَثَّل یک گروه است. خدا برایش مثل می‌زند: مثل کسی که آتشی را برمی‌افروزد، تا این آتش می‌خواهد اطراف او را روشن کند، یک بادی می‌آید آتش او را خاموش می‌کند. هیچ وقت نمی‌تواند اطرافش را روشن نگاه دارد، یک لحظه یک نوری دیده می‌شود ولی زود خاموش می‌شود. مُمَثَّل همین منافقینی هستند که با ادعای ایمان به خدا و قیامت «ءَمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ»، تلاش می‌کنند تا اطراف خود را روشن نگاه دارند، تا خود را در موقعیت روشنی قرار بدهند و جایگاه خود را در منطقه‌ای نورانی ترسیم

کنند. «ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» خدا مانع می‌شود و نورشان را از بین می‌برد و آن‌ها را رها کرد در ظلمت‌هایی که چیزی را نمی‌بینند؛ «صُمُّ بَكْمٌ عُمَى» کر، لال، کور «فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» پس دیگر اینها بر نمی‌گردند. می‌خواهد اشاره بفرماید همین که «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»، خدا دارد این‌ها را به بازی می‌گیرد؛ این مثل اول.

مثل دوم: «كَصَيِّبٍ» مثل یک باران تند؛ از عبارات بعدی معلوم است که شب است، چون نور نیست و هوا تاریک است. هوا که تاریک و ابری است و باران می‌بارد، یعنی تاریکی مضاعف است عملاً «فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ» در همین ظلمات یک وقت یک غرشی می‌شنوی، «وَبَرْقٌ» و برقی می‌بینی، هوای ابری با رعد و برق؛ «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ» طوری این صاعقه‌ها سهمگین است و صدای رعدش بلند است که از خوف و ترس این صاعقه‌ها انگشت‌های خودشان را در گوش‌هایشان قرار می‌دهند. خدا نمی‌فرماید: «يَجْعَلُونَ أُنَامِلَهُمْ» «أُنَامِلٌ» یعنی سر انگشت، خدا می‌فرماید: انگشت‌هایشان را در گوش‌هایشان کردند، یعنی آنقدر صدا بلند است و طرف بتواند تحمل کند، انگشت را در گوش فشار می‌دهد؛ «مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» می‌ترسند بمیرند. «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» چون مثل را دارد برای کافران می‌زند یک پرانتز باز می‌کند و می‌بندد، می‌فرماید: و این نشانه‌ای است از احاطه‌ی خدا بر کافران، که چطور اینها را در مشت می‌گیرد و بازی می‌دهد. اما ادامه‌ی مثل: «يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» نزدیک است که برق از روشنایی‌اش چشم آن‌ها را برآید. روشنایی قابل استفاده‌ای خیلی ندارد فقط چشم را خیره می‌کند، «كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ» در بیابان اگر قرار گرفته باشید و رعد و برق و باران باشد، منتظر هستی که این برق بزند، یک لحظه در فلش برق، صحنه را ارزیابی می‌کنی که کجا درخت است، کجا سنگ است، کجا چوب است، ولی آن فلاش برق با آن نور خیره کنند چقدر طول می‌کشد؟ اگر نور خیلی خیره کننده باشد یک لحظه شما فقط یک صحنه‌ای می‌بینی، در همان نوری که ایجاد شده در اثر برق دو قدمی برمی‌دارند و در آن راه می‌روند. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ» وقتی هم که تاریک می‌شود دوباره، «فَامُوا» می‌ایستند، این‌ها نمی‌توانند راه بروند، حتی آن دو قدمی هم که برمی‌دارند به مدد این برق است. خدا می‌فرماید: ما می‌توانستیم کاری کنیم همین یک ذره نور را هم نبینند و همین صدا را نشنوند، نخواستیم! خدا می‌خواهد بفرماید که بدانند در مشت من هستند، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» خدا اگر می‌خواست کاری می‌کرد نه بشنوند و نه ببینند، اما این کار را نکرده، «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خدا بر هر چیزی قدرت دارد. یعنی بخواهید با خدا بازی کنید خدا هم با شما بازی می‌کند. این تجلی مسخره کردن خودشان است. خدا و قیامت را قبول دارم، پیامبر را قبول ندارم! با خدا طرف هستید. مثل اینها را زد به مثل آدم‌های گرفتار شده در یک رعد و برق و باران شدید که صدای وحشتناکش کم مانده از ترس مرگ، انگشت‌ها را در گوششان می‌کنند و از برقش هم یک لحظه روشن می‌شود دو قدم برمی‌دارند و باز متحیر می‌ایستند، خدا بر آنها محیط است، نه کرشان کرده راحت باشند، و نه کورشان کرده که هیچ چیز نبینند، یک چیزی می‌شنوند در حد رعد، یک چیزی می‌بینند در حد برق، دو قدمی متحیر و سرگردان برمی‌دارند، ولی در مشت خدا هستند.